

نوشتار

## موقوفات مدرسه غیاثیه نیریز

دکتر مختار کمیلی

مسجد و مدرسه غیاثیه از بناهای بسیار قدیمی نیریز بوده که امروز هیچ نشانی حتی از محل بنای آنها در دست نیست. در بخش های پیشین، به بخشی از وقفنامه، محلات و اشخاص نام برده در آن اشاره شد. در ادامه بخش های دیگر آن آورده می شود:

**موارد مصرف در آمد موقوفات**

درآمد موقوفات مدرسه و مسجد مزبور، در موارد متعدد هزینه می شده است که مهمترین آنها، پرداخت وظیفه و حقوق مدرسان و طلاب مدرسه بوده است و بخشی نیز صرف آبادانی خود موقوفات و جلوگیری از خرابی آنها می شده است. مبلغی از درآمد، صرف آتش خیر می شده است؛ «یک سدس حاصل آنها کماکان صرف مصالح آتش خیر و به فقرا و مساکین عاید گردد».

یکی دیگر از موارد مصرف درآمد موقوفات، هزینه روغن چراغ دالان شارع مسجد مدرسه بوده است:

«موازی دو قطعه ارض بیاض واقع در آبرود مذکوره یکی مشهور به ارض رکان واقع در خلف فنوات و میان چاه و دیگری مدعومه به ارض زرگری که قدر فیماں و حدود اربعه ای آن در تحت املاک موقوفه سابقاً ذکر شده و تحریر یافته، وقف بوده باشد بر مسجد مزبور که حواصل و نمای او را بعد از وضع مؤنات<sup>(۱)</sup> به شرحی که مرقوم می گردد صرف خرج تعمیر و قیمت فرش و روشنایی و حق الحاله<sup>(۲)</sup> مؤذن و خادم و قیمت روغن چراغ که در دالون شارع مسجد و مدرسه و بیت الخلاء<sup>(۳)</sup> ضروری است نمایند.»

**بخش های از وقف نامه**

وقفنامه با این عبارات مسیح تازی آغاز می شود:

بسم الله الذی تنزه ذاته عن الامکنه والجهات و تقدس وجوده عن الازمنه والحرکات و تعالی شأنه عن الحد و عدالصفات و توکل الی نبل سبحان رحمته المتوسلون بالصدقات و تقرب الی جناب حضرته المرقبون بالقرابت<sup>(۴)</sup> و ...

پس از عبارات تازی و مسجع هلا، دو بیت زیر آمده است:

ای حمد و ثنایت سبب عزّ و جلال  
و از [متن: ا] اسم توانمی صحف اهل کمال  
نام تو کلید مخزن هر علمت  
ای قادر و قویم و قدیر متعال  
سپس سخن را به ستایش خداوند افتتاح

می نماید:

افتتاح کلام به نام واجب الاعظام سلطانی سزد که به امر نافذ: «انّ لی جنود مجنده»<sup>(۵)</sup> اعیان ممکنات را از سر حدّ عدم به دار الملک وجود متوجه ساخت و منشور خلافت کبری به نام آدم خاکی مرقوم رقم عنایت گردانید و او را به خله خلت «و اصطفاه و تشریف شریف اضافه و احتساب نواخت. [...]»

اوست که روز ازل مستندین داده به علم تانهد شمع هدایت به راه اهل ضلال قدرت اوست که آراست گلستان وجود حکمت اوست که داده است به معلم کمال

**نعت و ستایش پیامبر**

والصلاه والسلام الاتمان الاشرافن الاشملان الاکملان والتحتیه الّزکّیه البهّیه المتبرکات علی من فضله علی جمع اهل الارضین والسماوات وارسله بالایات البینات و حتمّ به الرساله و حتمّ به العروج فی اهل المقامات اعنی نبی الرحمه و کاشف الغتمه و شافع الائمة فی العرصات الذی تعنه الی کافه الخلاق من الانس و الجن و انزل علیه الصحیفه الشریفه الفرقان<sup>(۶)</sup>

اورسولی که بی دوات و قلم کرد انشای علم درازم

کسب هر علم درازم فرمود  
مشکل هفت چرخ حل فرمود  
وصیت افاده و استفاده آیات معجز سمات فرقانی در ایوان کیوان انداخت و احکام مبارک آسمانی بی قیل و قال ساخته در مدرسه زمان منسوح ساخت و علم علم حقایق معارف یزدانی به مصدوقه «علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم»<sup>(۷)</sup> در میدان آرزوی ارباب طلب که خلاصه اهل عالمند، افراخت.

نعت خلق کسی که قرآن است  
وصفا و خلق را چه امکان است

**بخش پنجم**

محبهم مومن تقی فی الجنة مخلدا غدوهم کافر شقی فی النار مؤبدا<sup>(۸)</sup>

**پی نوشت:**

۱- وضع مؤنات؛ وضع: کم کردن/ مؤنات: مخراج  
۲- حق الحاله: مزد، پادای، مزد  
۳- بیت الخلاء: مستراح  
۴- بسم الله: به نام خدایی که ذات او از مکانها و جهات و هستی او از زمانها و حرکات منزه و برتر است و شأن او از حد و شمارش صفات برتر است و متوسلان با صدقه به رسیدن رحمت او متوسل می شوند و مقربان با کارهای نیکو و طاعات، به درگاهش تقرب جویند.  
۵- انّ لی: به درستی که من سپاه گرد و جمع شده دارم. در حدیث آمده است: الارواح جنود مجتده.  
۶- درود و سلام تمام شامل کامل و تحتیت پاک روشن بر کسی باد که خداوند او را بر همه ای کل زمین و آسمان برتری داد و او را با آیات روشن و بین فرستاد و پیامبری را به او ختم کرد و عروج به مقامات رابه او اختصاص داد یعنی پیامبر رحمت و زایندهی غم و شفیع امت در عرصه قیامت. کسی که خداوند او را به همه مخلوقات از انسان و جن معبوث کرد و صحیفه شریف قرآن را بر او فرستاد.  
۷- علم بالقلم: ... (علق / ۴): به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست به تدریج به او آموخت.  
۸- به یزیده پسر عمو و وصی و برادر و کاتب وحی و گنجینه دانش و پدر فرزندان و جانشین او به نص آشکار، کسی که در خوابگاه او خفت و به امر او قیام کرد و با دشمنانش جنگید و جان خود را برای جان شریف بذل کرد. یعنی پیشوای مشارق و مغربها، مظهر عجایب و غرایب، اسدالله پیروز و کسی که هر جوینده ای او را طلب می کند، امیر مؤمنان و پیشوای سالکان پرهیزگار، یعسوب دین و رهبر مسلمانان که از کثرت وضو و مسح دست و پای و پیشانی سفید نورانی دارند.  
۹- دوستدار آنها مؤمن و پرهیزگار و جوادانه در بهشت است اما دشمن آنها کافر و بدبخت است و در دوزخ ماندگار.  
ادامه دارد...

## آوای جان

### تمبک، ساز مظلوم!



ایمان نصیرزاده  
نوازنده و مدرس تنبک

واژه «تمبک» از دو قسمت «تم» و «بک» تشکیل شده و صدای امروزی این ساز، برگردان صوتی از این دو بخش را به گوش می رساند. سابقه تمبک در ایران بسیار کهن و قدیمی است. تمبک با همه سادگی، ساختارش از نظر موسیقی ایرانی، دارای اهمیت بسیار است و بطور کل با توجه به اهمیتی که وزن و ریتم در موسیقی دارد می توان به اعتبار و اهمیت تمبک که پایه ریتم و وزن است پی برد.

وضعیت اجتماعی نامطلوب تمبک نوازان و دگرگونی های اجتماعی در قدیم باعث گردید تا تمبک نوازان نیز به ایجاد تحول در نوازندگی تمبک بپردازند. تمبک نوازان برجسته ای چون استاد حسین تهرانی به دلیل عشق و علاقه وافرشان به این ساز تلاش کردند تا به آن اعتبار ببخشند. کم کم تمبک و تمبک نوازی جای خود را در میان دیگر سازها و نوازندگان آن ساز باز نمود.

سپس با آمدن دیگر نوازندگان زبردستی همانند استاد محمد اسماعیلی متولد ۱۳۱۳، استاد بهمن رجبی متولد ۱۳۱۸، زنده یاد استاد ناصر فرهنگ فر متولد ۱۳۲۶، تمبک وارد پهنه نوینی از پیشرفت گردید. درخشانی صدای انگشتان، استقامت و سرعت بالای این نوازندگان، تمبک

را به نقطه خوبی از تکامل رساند. در حال حاضر استاد نوید افقه نوازنده برجسته و چیره دست تمبک تأثیر بسیار زیادی بر روند سیر تکامل و همچنین بر شخصیت و جایگاه این ساز گذاشته است. علیرغم اینکه تمبک یکی از کامل ترین سازهای کوپه ای پوستی دنیاست (نه به خاطر ساختمان ساز بلکه به دلیل امکانات زیادی که برای نوازنده فراهم می آورد) و همچنین ارزش و اهمیتی که این ساز در موسیقی ایران دارد متأسفانه آنطور که باید و شاید در شهرستان نیریز مورد توجه و حمایت قرار نگرفته است. این ساز با ارزش و مهم در بین دیگر سازها، مظلوم واقع شده است. امید به آنکه با آگاهی اهل فن و مردم هنردوست و هنرمند شهرستان نیریز این ساز مورد توجه بیشتری قرار می گیرد.



استاد حسین تهرانی

## کافه کتاب

### شخصیت عصبی زمانه ما



نویسنده: کارن هورنای  
ترجمه: محمد جواد مصفا  
انتشارات: بهجت  
تعداد صفحات: ۳۱۶

**افسانه مظفری\***

«شخصیت عصبی زمانه ما» اولین اثر کارن هورنای روانکاو برجسته معاصر است. در این کتاب، هورنای اصول نظریات خود را در خصوص ساختمان عصبیت بیان می کند و به صورتی جامع، دقیق و موشکافانه به ترسیم خصوصیات شخصیت عصبی و نحوه ی شکل گیری و رشد آن می پردازد. با آنکه کتاب، تحلیلی است و در آن با ظرافتی کم نظیر یک دسته مباحث فنی مطرح شده، با این حال از چنان سادگی و وضوحی برخوردار است که همه کس، اعم از متخصص و فرد عادی، می تواند از آن استفاده کند و به درک و بینش تازه ای نسبت به وجود خود در مورد اضطراب، عصبانیت و ... دست یابد.

متن زیر برگرفته از این کتاب است:

مهمترین علت شکست شخص

عصبی در جلب محبت، خشم و نفرت شدیدی است که در عمق وجودش نهفته است. کسی که خود از نعمت محبت محروم بوده است و بنابراین از ابزاز محبت صادقانه عاجز است، چگونه می تواند محبت دیگران را به خود جلب کند؟ چنین شخصی فقط می تواند نمایش محبت بدهد؛ البته که موفق نمی شود و همیشه در یک جایی «لو می رود»؛ یعنی خشم و نفرتی که در پشت نمایشهای محبت آمیز او پنهان است، مدام سرک می کشند و به طریقی خود را نمایان می سازند...

## زین قندپاری

**پارسی بگویم:** - به جای «فوق» بگویم: بالا  
- به جای «فهم» بگویم: دانستن، دریافتن / - به جای «فهم» بگویم: دانا

**درست بنویسیم: سفیر / صغیر:** املا این دو کلمه را نباید با هم اشتباه کرد. «سفیر» پیام آور از جانب کسی نزد کسی» یا «نماینده سیاسی کشوری در کشور دیگر» است. اما صغیر، با حرف «ص»، به «صدای سوتی که معمولاً با گرد کردن لبها برمی آید» و توسعاً به «آواز پرندگان و بعضی دیگر از جانوران» اطلاق می شود:

اسبی که صفرش نرنی می نخورد آب (منوچهری)  
صغیر مرغ برآمد بط شراب کجاست  
فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید (حافظ)

\* - برگرفته از: غلط ننویسیم، اثر ابو الحسن نجفی، ص ۲۲۰

**کافه ادب**

• مردم را که می شناسی مردم از ترسوها خوششان نمی آید، اگر چه خودشان چندان هم شجاع نیستند. آنها از ضعیف و ناتوان بیزارند. اگر چه خودشان هم کمتر قوی و توانا هستند. این مردمی که من دیده ام خود به خود حامی قدرت هستند. پشت کسی هستند که توانا باشد. اما اگر آن قدرت ضعیف شود، مردم خود به خود از او دور می شوند. اگر قدرتی که می یسندند از یاد بیاید، آنوقت همین مردم گذش می کنند و از رویش می گذزند، همین مردم!

ما را وقتی می تواند حکومت بشکند که اول در دل و خیال مردم بشکند. برای همین است که دارند تلاش می کنند به نام ما جنایت کنند، به نام ما دزدی کنند!

(کلیدر)

دولت آبادی

## کافه داستان

### شهرت روزنامه های

هنگام خروج از مغازه ای آجوفروشی واقع در مالابا برونا (ساختمان متعلق به آقای کوزرخین) به علت مستی ...  
- می دانید یا سیمون پتروویچ رفته بودیم ایچو بزیم ... می بینید؟ جزء به جزء نوشته اند! ادامه اش بدهید! ادامه!

- ... به علت مستی، تعادل خود را از دست داد، سکندری رفت و به زیر پای اسب سورتهمه ای ایوان درو تف که در همان محل متوقف بود، افتاد. سورچی مذکور اهل روستای دوریکین از توابع بخش یوخوسکی است. اسب وحشت زده از روی کارمند فوق الذکر جهید و سورتهمه را که یکی از تاجر رده ی ۲ مسکو به اسم استپان لوکف سرتشین آن بود، از روی بدن شخص مزبور، عبور داد. اسب رمیده، بعد از طی مسافتی توسط سربادارهای ساختمان های همان خیابان، مهار شد. کولدارف که به حالت اغما افتاده بود، به کلاتری منتقل گردید و تحت معاینه ی پزشکی قرار گرفت. ضربه ی وارده به پشت گردن او ...  
- پس گردنم، پدر، به مال بند اسب خورده بود. بخوانیدش! ادامه اش بدهید!

- ... به پشت گردن او، ضربه ی سطحی تشخیص داده شده است. کمک های ضروری پزشکی، بعد از تنظیم صورتمجلس و تشکیل پرونده، در اختیار مصدوم قرار داده شد.

- دکتر برای پس گردنم، کمپرس آب سرد تجویز کرد. خواندید که؟ ها؟ محشر است! حالا دیگر این خبر در سراسر روسیه پیچید!

آن گاه روزنامه را با عجله از دست پدرش قاپید، آن را چهار تا کرد و در جیب کت خود چپاند و گفت:

- مادر جان، من یک تک با می روم تا منزل ما کارف، باید نشانشان داد... بعدش هم سری به ناتالیا ایوانووا و آنسیم و اسلیچ می زوم و می دمم آن ها هم بخوانند ... من رفتم! خدا حافظ!

این را گفت و کلاه نشاندار اداری را بر سر نهاد و شاد و پیروزمند، به کوچه دوید.



انتوان چخوف

آبی رنگ، خطی به دور خبری کشیده بود، فشرده و گفت: - بخوانیدش!  
پدر، عینک بر چشم نهاد.  
- معطل چی هستید؟ بخوانیدش!  
مادر، باز نگاه خود را به شمایل مقدسین دوخت و صلیب بر سینه رسم کرد. پدر سرفه ای کرد و مشغول خواندن شد: «در تاریخ ۲۹ دسامبر، مقارن ساعت ۲۳، دمتری کولدارف ...»  
- می بینید؟ دیدید؟ ادامه اش بدهید!  
- ... دمتری کولدارف کارمند دون پایه ی دولت،

رنگ از صورت پدر پرید. مادر، نگاه خود را به شمایل مقدسین دوخت و صلیب بر سینه رسم کرد. برادران دیرستانی اش از جای خود جهیدند و با بپراهن خواب های کوتاه به برادر بزرگشان نزدیک شدند.  
- آره، راجع به من نوشته اند! حالا دیگر همه ی مردم روسیه، مرا می شناسند! مادر جان، این روزنامه را مثل یک یادگاری در گوشه ای مخفی کنید! گاهی اوقات باید بخوانیش. بفرمایید، نگاش کنید!  
روزنامه ای را از جیب در آورد و آن را به دست پدر داد. آن گاه انگشت خود را به قسمتی از روزنامه که با مداد

## کافه داستان

حدود نیمه های شب بود. دمتری کولدارف، هیچان زده و دیوانه وار به آپارتمان پدر و مادرش دوید و تمام اتاق ها را با عجله زیر پا گذاشت. در این ساعت، والدین او قصد داشتند بخوابند. خواهرش در رختخواب خود دراز کشیده و گرم خواندن آخرین صفحه ی یک زمان بود. برادران دیرستانی اش خواب بودند.  
پدر و مادرش متعجبانه پرسیدند:  
- تا این وقت شب کجا بودی؟ جهات شده؟  
- وای که نرسید! اصلاً فکرش را نمی کردم! انتظارش را نداشتم! حتی... حتی باور کردنی نیست!  
بلند بلند خندید و از آنجایی که رمق نداشت سرپا بایستد، روی میل نشست و ادامه داد:  
- باور نکردنی! تصورش را هم نمی توانید بکنید! ایناهاش، نگاش کنید!  
خواهرش از تخت به زیر جست، پتویی روی شانه هایش افکند و به طرف او رفت. برادران محصلش هم از خواب بیدار شدند.  
- آخر جهات شده؟ رنگت چرا پریده؟  
- از بس که خوشالم، مادر جان! حالا دیگر در سراسر روسیه مرا می شناسند! سراسر روسیه! تا امروز فقط شما خبر داشتید که در این دار دنیا کارمند دون پایه ای به اسم دمتری کولدارف وجود خارجی دارد! اما حالا سراسر روسیه از وجود من خبردار شده است! مادر جانم! وای خدای من!  
با عجله از روی میل بلند شد، بار دیگر همه ای اتاق های آپارتمان را به زیر پا کشید و دوباره نشست.  
- بالاخره نگفتی چه اتفاقی افتاده؟ درست حرف بز؟  
- زندگی شماها به زندگی حیوانات وحشی می ماند، نه روزنامه می خوانید، نه از اخبار خبر دارید، حال آن که روزنامه هر از خبرهای جالب است! تا اتفاقی می افتد فوری چاپش می کنند. هیچ چیزی مخفی نمی ماند! وای که چقدر خوش بختم! خدای من! مگر غیر از این است که روزنامه ها فقط از آدم های سرشناس می نویسند؟ ... ولی، حالا، راجع به من هم نوشته اند!  
- نه بابا! ببینمش!

## گنجینه های ادب

### چقدر زن که فقط تن حسابشان کردند!



**مریم جعفری آذرمانی**  
زاده ۱۳۵۶ از شاعران امروز ایران.  
دارای مدرک کارشناسی مترجمی زبان فرانسه و همچنین فارغ التحصیل کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی.  
از سال ۱۳۷۵ به طور جدی سرودن شعر را آغاز کرد.  
بیشتر شعرهای او دارای مضامین اجتماعی، سیاسی و عاشقانه است.  
تاکنون آثار متعددی از او منتشر شده، مانند «سمفونی روایت قفل شده»، «پیانو»، «هفت»، «زخمه»، «قانون»، «صدای آزه می آید»، «تریبون»، «مذاکرات» و ...  
محمدعلی بهمنی معتقد است کارهای جعفری آذرمانی بی نظیر است و فضاهای فراوانی را برای فردای شعر و غزل باز کرده است ...  
مرور عکس تو زیباترین یقین من است  
همیشه یاد تو در چشم دوربین من است  
میان این همه غم، دل خوشم که حداقل  
غم ندیدن «تو» حال بهترین من است  
چقدر عاشقی آن لحظه ام که چشمانت  
نشسته آن طرف و محو آفرین من است  
زبان باز من و حرف های ممنوع  
و گوش های تو در این میان آمین من است  
ببین منم؟ زن رسمی، زن محافظه کار  
همیشه گفتن اسم تو نقطه چین من است  
حواس پرت شدم، پس نپرس! یادم نیست  
اگر ببوسمت این عشقی اولین من است

خبر رسید به زن روی فرش جاری شد  
غرور بیخ زده اش گرم خانه داری شد  
برای درد دلش شیشه پاک کن را بُرد  
کنار پنجره مشغول سوگواری شد  
چگونه می شود این روزنامه پاک کند  
کدورتی که از آن روح هم غباری شد  
چقدر زن که فقط تن حسابشان کردند  
چقدر مرد که فهرست سرشماری شد  
به احترام زنانی که سخت زیبا بیند  
به رسم اشک، لبانم ستاره کاری شد  
بزنی که رنگ نمانده ست روی صورت من  
مگر به برکت دستت لیم اناری شد ...